

افسانه ۳۵ سالگی!

کارمندی بهتر است یا شغل آزاد؟ چند نکته را باید برای رسیدن به پاسخ بگوییم. یکی اینکه مزایای کارآفرینی یا کسب و کار آزاد چیست؟



همشهری دو - دکتر امیر شاه‌رخی: کارمندی بهتر است یا شغل آزاد؟ چند نکته را باید برای رسیدن به پاسخ بگوییم. یکی اینکه مزایای کارآفرینی یا کسب و کار آزاد چیست؟

نخستین پاسخی که شاید به ذهن برسد آزادی عمل است. راجع به کارمندی هم نخستین ایده‌ای که به ذهن می‌رسد این است که اگر کارمند شوم امنیت شغلی بیشتری دارم. در عین حال، بعضی از فاکتورهای تحصیلی و کاری در کارمندی و برخی دیگر در شرایط کار آزاد مفیدتر به کار می‌آیند. به طور مثال بازده هزینه‌ای که برای تحصیل می‌کنیم، در کسب و کار آزاد بیشتر است چون وقتی کسب و کار آزاد داریم و می‌رویم هزینه‌ای برای آموزش خود می‌کنیم، بازده بهتر و سریع‌تری می‌توانیم از آن داشته باشیم، ضمن اینکه وقتی ما برای خودمان کار می‌کنیم، از ایده‌ها و خلاقیت‌هایمان هم برای رشد بهتر می‌توانیم استفاده کنیم. شاید به همین دلیل هم هست که بازده تحصیل در کارآفرین‌ها بالاتر است.

آزادی عمل واقعیت ندارد

اجازه بدهید نام این دو پاسخی که در بالا مطرح شد را بگذارم افسانه. افسانه آزادی عمل و امنیت. سؤال این است: اگر من کسب و کار آزاد داشته باشم واقعا آزادی عمل بیشتری دارم؟ جواب، هم بله است و هم نه. شما فرض کنید یک کار دولتی یا کارمندی مشخص دارید. ۸ صبح می‌روید ۴ بعد از ظهر کارتان تمام می‌شود. از کار که بیرون می‌آیید وقت‌تان برای خودتان است یا نه؟ حالا بنده خدایی که کار آزاد می‌کند چه؟ ظاهرا اینطور است که تصمیم با خودش است اما واقعا اینطور نیست. از یک طرف دیگر در کسب و کار آزاد من تصمیم می‌گیرم چه کارهایی بکنم اما مسئولیت و ریسک‌پذیری‌ای که دارد اتفاقا ممکن است آزادی عمل را بگیرد. افسانه دوم افسانه امنیت است. واقعا کارمندان امنیت بیشتری دارند؟ یعنی اینطور نیست که کسی کارمند را بیرون کند؛ به‌ویژه الان که قراردادهای بلندمدت کمتر با کسی بسته می‌شود؟ امنیتی که ما فکر می‌کنیم، در کارمندی هم وجود ندارد. اما حسش وجود دارد. آدم‌ها شوق کارآفرینی دارند و شوق کسب و کار آزاد دارند، برای اینکه حس می‌کنند آزادی عملشان زیاد است. آدم‌ها شوق کار دولتی دارند برای اینکه حس می‌کنند امنیت‌شان زیاد است. این حس خوب است. اینکه من حس کنم آزادی عمل دارم اما اگر آزاد هم نباشم، خب، این اتفاق بدی نیست چون امنیت یک حس است. ولی آیا در عالم واقعیت واقعا اینگونه است که یک کارمند صرف اینکه استخدام شد، دیگر برای همیشه آنجا باقی می‌ماند؟ به نظر من این اتفاق لزوما نمی‌افتد.

کدامش بهتر است؟

کسب و کار آزاد یا کارمند شدن؟ به نظر من این سؤال را باید خیلی بررسی کنیم تا یک سؤال درست و حسابی بشود. یکی‌اش این است که من کدام فرصت‌ها را دارم. یک وقتی هست که من اصلا امکان کارمند شدن ندارم. چه کاری است که حالا این سؤال را از خودم بکنم؟ الان این موضوع در جامعه ما وجود دارد. خیلی‌ها، کسی نیست که استخدامشان کند و بیکار مانده‌اند. این آدم تلاش‌اش را کرده و رفته دنبال کار و یکسری مهارت‌ها شاید برای خودش کسب کرده منتها کسی استخدامش نکرده. خب، اینکه اصلا فرصت کارمندی ندارد. پس این سؤال برای این فرد انحرافی است. برعکسش هم هست. من ممکن است اصلا فرصت کارآفرینی نداشته باشم که البته این گزینه کمتر برای آدم‌ها پیش می‌آید. هرچند اتفاقاتی ممکن است بیفتد که واقعا یک فرد اگر وارد کارآفرینی شود، موفق نخواهد شد. ما باید دقت کنیم که هدف از کار، کارآفرین شدن یا کارمند شدن نیست. هدف از کار، کسب رضایت شخصی، مفید بودن و موفقیت است. حالا من باید ببینم که اگر کارمند شوم مفیدتر و موفق‌تر هستم یا کسب و کار آزاد داشته باشم؟ در عین حال، از کدام رضایت بیشتری خواهم گرفت؟ پاسخ این سؤال برای همه آدم‌ها یکسان نیست.

تجربه اندوزی با کارمندی

تجربه اندوزی با کارمندی یک مدل رایج است که خیلی از افراد سعی می‌کنند از کسب و کارهای تثبیت شده به‌دست بیاورند. این ترکیب کردن همزمان کار کارمندی و کار کردن برای خود، مدل بدی نیست. یکی از بحث‌هایی که در کارآفرینی مطرح است این است که خیلی از افراد وقتی مدتی کار می‌کنند و به اصطلاح کار را یاد می‌گیرند، تازه شوق و میل این را پیدا می‌کنند که

بتوانند کار آفرینی کنند. تست‌هایی وجود دارد راجع به اینکه چه کسی برای کارآفرینی مناسب است و چه کسی برای کارمندی. واقعا اینطوری است که بعضی از افراد آنقدر توانایی‌های اجتماعی، ذهنی و عاطفی دارند که در هر کاری اگر وارد شوند، می‌توانند ادامه بدهند و اطلاعاتش را کسب کنند و شبکه‌های لازم برای آن را شکل داده و موفق شوند. عده‌ای هستند که یک سطح پایین‌ترند و بعد از اینکه آموزش ببینند می‌توانند این کارها را انجام بدهند. عده‌ای هم هستند که در حوزه تخصصی‌شان اگر آموزش ببینند می‌توانند کار کنند. عده‌ای هستند که با کمک گرفتن در حوزه تخصصی‌شان می‌توانند کار را انجام دهند. همینطور می‌آید تا اینکه عده‌ای هم هستند که نمی‌توانند کسب و کار راه بیندازند. به هر صورت چنین تستی وجود دارد. البته هیچ کدام از تست‌های علوم انسانی اینطور نیستند که نتیجه‌شان کاملا درست باشد، بلکه شما را راهنمایی می‌کند.

از کجا بفهمیم؟

نکته‌ای که در مورد کسب و کار شخصی وجود دارد این است که شما باید بتوانید تمام جنبه‌های کسب و کار شخصی را انجام دهید تا موفق باشید؛ یعنی باید بتوانید بفروشید و بعد بتوانید بخرید، بتوانید تعامل برقرار کنید، بتوانید قیمت‌گذاری کنید. باید همه این کارها را بتوانید انجام دهید. در هر کدام که لنگ بزنید کسب و کارتان راه نمی‌افتد. اما توی کار کارمندی اینطور نیست. من می‌توانم یک تخصص خیلی خوب داشته باشم و دلم هم نمی‌خواهد که مجموعه تخصص‌ها را شکل بدهم. می‌روم جایی در یک سازمان (جایی که مناسب من باشد) قرار می‌گیرم و کاری که می‌توانم را انجام می‌دهم. اگر من آدمی هستم که نمی‌توانم به راحتی آن اطلاعاتی که احتیاج دارم را به دست بیاورم، ممکن است آدم مناسب کارآفرینی نباشم. بعضی وقت‌ها پدر و مادرها وقتی می‌خواهند خیلی آزادمنشانه رفتار کنند، می‌گویند بچه هرچه دوست دارد برود بخواند. من یک سؤال دارم. از کجا چیزی را که نرفته‌ام، بفهمم دوست دارم یا نه؟ یک اصول و موازینی هست که مثلا من استعدادهايم با چه حوزه‌ای همخوانی دارد. اینکه من می‌توانم کارآفرین شوم یک بحث دیگری است. یک کسی را می‌بینید می‌تواند در ۱۵ سالگی کارآفرین شود. در ایران تحقیق کرده‌اند که بیشتر آدم‌هایی که موفق بوده‌اند حول و حوش ۳۵ سالگی کسب و کار شخصی و موفق خودشان را راه انداخته‌اند؛ یعنی طرف سال‌ها خاک بازار خورده یا در شرکتی کار کرده، روابط، اعتبار و دانشی کسب کرده، حالا دارد استفاده آن را می‌برد.

قاعده بازی چیست؟

برای اینکه چه کسی در چه شرایطی می‌تواند کارآفرین باشد، قاعده خاصی ندارد ولی به طور کلی کارآفرینی و کسب و کار آزاد، هوش هیجانی خاصی را برای موفقیت می‌طلبد. در بعضی از کشورها به خصوص در کشورهای پیشرفته، متوسط درآمد کارمندا بیشتر از کارآفرین‌هاست. البته در بعضی از کشورها هم برعکس است. در کانادا براساس آخرین آمار، درآمد کارمندا بیشتر از کارآفرین‌هاست. دلیلش هم این است که خیلی از کارآفرین‌ها نابود می‌شوند یا درآمد ندارند یا با درآمد خیلی کم کار می‌کنند. یکی از خوبی‌های کارآفرینی این است که سقف ندارد. تا جایی که استعداد و ایده دارید می‌توانید بالا بروید. از آن طرف سقوطش هم کف ندارد! شاید امنیتی که همه افراد از آن می‌گویند همین پایین نیفتادن است. در یک رنجی می‌توانند زندگی کنند و خیلی پایین‌تر نیایند. یادمان باشد، امنیت شغلی امروز، از مهارت و یادگیری به دست می‌آید. مهارت‌هایتان را مرتباً به روز کنید که اگر اینجا کار نبود، فردا بتوانید زودتر کار دیگری پیدا کنید. واقعا خیلی از شرکت‌های بزرگ را کسی فکر نمی‌کرد هیچ وقت تعطیل شوند و تعطیل شدند، افرادشان هم تعدیل شدند. من اگر بخواهم بگویم که کارآفرینی چه ویژگی‌هایی دارد، مهم‌ترین چیزی که به نظر می‌رسد این است که فرد، آمادگی این کار را داشته باشد. من اگر کاری را بلد نیستم، اگر آمادگی ریسک کردن، آمادگی پذیرش مسئولیت و تحمل ابهام را ندارم، طبیعتاً نباید وارد کارآفرینی شوم.